

حمله نادرشاه به عراق به نقل از یک سند تاریخی سریانی*

ویژگیهای نسخه خطی:

نسخه خطی سند سریانی که در اختیار ما و ترجمه آن در برابر شماست نوزده صفحه به قطع ۱۶×۲۰ سانتیمتر است که از نسخه سریانی اصلی استنساخ شده است. نسخه اصل به قلم کشیش «حبش بن جمعه»^(۱) در ۱۷۴۶م در «باخدیدا» که امروزه «قره قوش» نامیده می شود و در زمان ریاست روحانی «مطران یوحنا کارس»^(۲) نگارش یافته و اینک در کتابخانه کلیسای «طاهره» در «قره قوش» در حاشیه یکی از نسخ خطی کلیسای مذکور موجود است، نویسنده خود شاهد عینی حمله نادر بوده است، اما نسخه ما توسط کشیش مرحوم «الیاس اشعیا برطلی» استنساخ شده که در ۱۴ ژانویه ۱۹۵۵م از کتابت آن فراغت یافته و در خاتمه نسخه خویش یادآور می شود که آن را از تواریخ کهنی که در روستای باخدیدا (قره قوش) وجود داشته نقل کرده است.

این نسخه شامل شرح هجوم نادر است به کرکوک و آرییل و قره قوش و کرملیس و برطلی و تلکیف و قوش و نیز یورش او به صومعه ربان^(۳) هرمزد و مزار شیخ عدی و محاصره موصل

* این مقاله توسط «بهنام دانیال» از سریانی به عربی ترجمه شده و در ۱۹۸۲ در مجله «بین النهرین» موصل شماره ۳۸، ۳۷ به چاپ رسیده است و آنچه در برابر شماست ترجمه فارسی آن از متن عربی است.

و حمله به دیاربکر که نادر در آنجا به کشتار هولناک اهالی که برای انجام مراسم دعای یکشنبه در کلیسا اجتماع کرده بودند، دست زد و همچنین ماجرای حمله مجدد نادر به موصل و شکست سپاهیان و اینکه وی سرافکنده تقاضای صلح کرد و نیروهایش شهر را رها کردند. این نسخه همچنین اخبار تجدید بنای کلیساهای موصل و مناطق اطراف آن را نیز در بردارد. نویسنده پس از ذکر وقایع مربوط به هجوم نادر، برخی از حوادث ناگواری که در آن دوران روی داده است را نقل می‌کند از جمله خشکسالی ۱۷۵۶م و سرمای شدید و یخبستن آب دجله در ۱۷۵۷م و متعاقب آن قحطی شدید که مرگ بسیاری از ساکنان آنجا را در پی داشت و هجوم ملخ به مزارع و نابودی محصولات زراعی و شیوع وبا که شمار نامعلومی از مردم را قربانی کرد، تا اینکه در ۱۷۵۸م از شدت وبا کاسته شد و مردم نفس راحتی کشیدند و از مصیبت‌های سال‌های گذشته آسودند.

نویسنده این نسخه کشیش «الیاس اشعیا برطلی»^(۴) از شخصیت‌های برجسته دینی است که در برطلی درخشیده‌اند، وی به حسن مدیریت و اقدام به آبادانی و سرودن شعر به زبان سریانی شهرت یافته است، نامش «الیاس بن متی بن شمعون بن اشعیا» و نام مادرش «بلو» اهل برطلی بود. وی از اوان کودکی در محیطی کلیسایی و سریانی پرورش یافت که تحت تأثیر شاعر بزرگ سریانی سرا، کشیش مرحوم یعقوب ساکار (متوفی ۱۹۳۱م) بوده است. الیاس، دهم ژوئن ۱۹۲۸م به عنوان کشیش کلیسای «عذراء» در سنجار منصوب شد. سپس به کلیسای قدیسه «شمونی» در برطلی منتقل شد و در بصره نیز در ۱۹۴۰م در خدمت کلیسای آنجا بود.

در زمان او برطلی بر اثر پندها و ارشادات وی به لحاظ معنوی و ادبی پیشرفت شایانی کرد. او چند ساختمان و مدرسه و یک نوانخانه بزرگ در ۱۹۳۵م در برطلی بنا کرد که درآمد آن به حساب کلیسا واریز می‌شد. وی فضای کلیسایی و اهمیت آن را تجدید کرد و در برطلی مدرسه‌ای ویژه برای تعلیم علوم دینی و زبان سریانی و سرودهای کلیسایی بنیان نهاد و خود مدیریت آن را عهده‌دار شد. همچنین در هجدهم مارس ۱۹۵۵م کلیسای قدیسه شمونی را تعمیر و مرمت نمود و پنجره‌های بزرگ و یک ورودی باشکوه و زیبا و یک منار بلند برای ناقوس در کلیسای مذکور ایجاد کرد.

در اوت ۱۹۴۲ م ریاست صومعه جناب متی^(۵) را به عهده گرفت و از خود اراده و لیاقت بروز داد و مدرسه «روحانیان و خدمتگزاران خداوند» را احیاء کرد و امور داخلی صومعه را سامان داد و توانست اراضی صومعه را در سازمان ثبت املاک به ثبت برساند، همچنین صومعه «جناب دانیال»^(۶) زاهد را که در شمال شرقی موصل به صورتی اسفانگیز همچون ویرانه‌ای برفراز کوه دانیال (عین الصفراء) باقی مانده بود، مورد توجه قرار داد و اراضی صومعه مذکور را در ادارات دولتی به ثبت رساند.

در ۱۹۴۸ م به عنوان یکی از اعضای شورای عالی تجدیدنظر در دادگاه سریانی ارتدکس در موصل برگزیده شد و از سپتامبر ۱۹۵۱ تا تابستان ۱۹۵۲ ریاست دادگاه مذکور را بر عهده داشت.

علاوه بر فعالیت‌های عمرانی و اداری اش شعر سریانی را رونق بسیار بخشید و در موضوعات متعدد به نظم شعر سریانی پرداخت که بخشی از آن سرودهایی است که تا امروز در کلیساهای برطلی خوانده می‌شود. وی آثار ادبی دیگری و نیز ترجمه‌هایی به زبان سریانی دارد. الیاس زمینهای شخصی خویش را برای کلیسای قدیسه شمونی در برطلی و خانه شخصی خود را برای صومعه «جناب متی» وقف کرد و در ژوئن ۱۹۷۸ م درگذشت و کتابخانه‌ای به جای گذاشت که حاوی بسیاری از نسخ خطی سریانی است و امروز در کلیسای قدیسه شمونی در برطلی محفوظ است.

مآخذ دیگر ما درباره حمله نادر به موصل کتاب «موصل در قرن هجدهم بر اساس یادداشتهای دومینیکو لانزا» است. لانزا در پایان چاپ دوم یادداشتهایش موسوم به (موصل در قرن هجدهم) که در ۱۹۵۳ م به طبع رسید، درباره این واقعه، برخی از مطالب کشیش حبش بن جمعه را که در ۱۷۴۶ (۲۰۵۷ یونانی) نوشته از سریانی ترجمه و در حاشیه سوم کتابش در صفحات ۹۹ تا ۹۳ به اختصار آورده است و البته مکتوب او با نوشته حبش بن جمعه اختلافها و نقائصی دارد که در جای خود بدانها اشاره شده است. همچنین در حاشیه چهارم کتاب لانزا صفحات ۹۹ تا ۱۰۱ آنچه را که «پولس بن عبدالعزیز» خوشنویس در ۱۷۵۷ م / ۲۰۶۸ یونانی، به عربی ولی با خط سریانی (البته به زبانی که بیشتر عامیانه است تا فصیح و مشحون از اشتباهات زبانی است) نوشته، ذکر گردیده و در صدر این ماجراها اخبار خشکسالی و نیاریدن باران و سرما

و یخ‌بستن رود دجله آمده است.

متن (۷)

در سال ۲۰۵۴ یونانی [۱۷۴۳م] پادشاه غاصب ایرانی طهمازخان^(۸) [نادر شاه] با سپاهیان نیرومند و پرشمارش به این سرزمین روی آورد و بیرحمانه مردم را به اسارت گرفت و شهرها را ویران کرد و دست به کشتار مردم زد.^(۹)

لازم است که این واقعه بزرگ و این داستان دردناک و غم‌انگیزی که حوادث تلخی همراه داشته به گونه‌ای که گوش‌ها از شنیدنش ناتوان‌اند، بشنویم و آنچه واقعاً رخ داده بدون کم و کاست بیان کنیم:

پس از اینکه عید رستاخیز مسیح را جشن گرفتیم خبر دردناک و هول‌انگیزی دربارهٔ هجوم سهمگین این ستمگر سنگدل گستاخ بی‌رحم^(۱۰) به گوشمان رسید که مو بر اندام اهالی و ساکنان مسلمان و مسیحی شهرها و روستاهای این مناطق راست کرد.

محاصره کرکوک

پادشاه پارسی طهمازخان با سپاهیان انبوهش همچون مور و ملخ به کرکوک سرازیر شد و نه روز آنجا را در محاصره گرفت آنچنان که برای احدی ورود و خروج به شهر ممکن نبود. اما چون دشمن به سبب وجود موانع و سنگرهای شهر نتوانست وارد شهر شود، در روز دهم پارسیان منجنیق نصب کرده و از سپیده‌دم روز یازدهم پس از عصر همان روز بارانی انبوه از گلوله‌های منجنیق (که در آن زمان موجود بود) بر شهر باریدند و بدین ترتیب شهر را فتح کرده و به آتش کشیدند. مردم شهر که دیدند چه بر سر شهرشان آمده با گریه و زاری فریاد برآوردند که ای پادشاه و سرور ما فرمانبردار توایم و شهر را تسلیم کردند. [نادر] نیز با نیروهای متجاوزش وارد شهر شد و ابتداء اشراف و بزرگان شهر را دستگیر کرده و برخی از آنان را کشت و عده‌ای را به دار آویخت و کودکان را به اسارت گرفت و حرمت زنان و دختران را از بین برد و اعمال زشتی از سپاهیان سرزد و هر چه سیم و زر و اشیاء گرانبها موجود بود بلکه هر چه به دستش رسید غارت کرد و پس از این تبهکاریها یکی از اقوامش را به حکومت گماشت و در حالی که شهر از

قساوت و ستمش نالان بود آنجا را به مقصد اربیل ترک کرد.

محاصره اربیل

[نادر] با اربیل^(۱۱) چند روز به جنگ پرداخت و آنجا را نیز مطیع ساخت و ویران کرد و سوزاند و اموال را غارت کرده و زنان و دختران را مورد تجاوز قرار داد و حاکمی نیز بر آنجا گماشت.

پناه بردن اهالی باخدیدا [قره قوش] به موصل

چون حسین پاشا بن اسماعیل پاشای جلیلی^(۱۲) والی موصل خبر این درگیریها را شنید، پیش از آنکه طهمازخان پارسی به کرکوک برسد کسی را به باخدیدا فرستاد تا اهالی آنجا را آگاه کند.^(۱۳) تا پیش از آنکه دچار کینه تیزی و اسارت دشمن پارسی شوند و او آنان را از دم تیغ بگذراند، به همراه زنان و دختران و اموالشان به موصل بیایند.

به محض آنکه فرمان حاکم نیکوکار و مهربان به اهالی رسید، اقدام کردند و هر چه که ممکن بود با خود برداشته و به موصل پناه آوردند و در شهر «باخدیدا» کسی باقی نماند مگر چند مرد که همراه زنده یاد «جناب ایوانیس کارس»^(۱۴) کشیش صومعه «جناب بهنام»^(۱۵) و باخدیدا که متعلق به ارتودکسهای سریانی است، در شهر ماندند. نامبرده با این مردان تا عید انتقال حضرت مریم که همزمان است با پانزدهم اوت ۱۷۴۳م باقی ماند و پس از اینکه مراسم دعای عید را به جا آوردند از کلیسا بیرون آمده و در این هنگام با این خیر دزدناک و غم‌انگیز مواجه شدند که پارسیان در راه هستند. از هر سو صدای گریه و زاری برخاست و برخی گفتند که آماده شویم و بگریزیم که دشمن پارسی بسیار به ما نزدیک است. هول و هراس شدیدی در دل اهالی تمامی روستا افتاد و از شنیدن این خیر شوم، پریشان و آشفته شدند و بسیاری از آنان با دختران و زنان خویش به موصل پناه بردند. کشیش «کارس» نیز حدود صد تن از مردان را برای محافظت از شهر باقی گذاشت و به اتفاق شماری از مردان همراهش قریه «باخدیدا» را ترک کرد.^(۱۶)

روز شانزدهم اوت ۱۷۴۳م لشگریان طهمازخان وارد باخدیدا شدند و هشتاد تن از نگهبانان شهر را دستگیر و برهنه کرده و آنان را مورد تمسخر و اهانت قرار دادند، ولی جز یک تن

را نکشند و بر تمامی منطقه تسلط یافتند^(۱۷) و همه چیز را در اختیار گرفته و همه روستاهای مسلمانان و مسیحیان را غارت کرده و از مال و چارپا چیزی برایشان باقی نگذاشتند و این خود مصیبتی سخت بود و سبب تنگدستی شدید مردم شد.

تسلط بر کرملیس و برطلی و تلکیف و قوش

اما لشگریان پارسی هنگامی که به «کرملیس» رسیدند با شدت بیشتری رفتار کرده و اموال مردم را گرفته و کودکان و دختران را ربودند، سپس بر «برطلی» چیره شدند و پس از غارت آنجا مردانی را که مقاومت می‌کردند کشتند و دختران و کودکان و زنانی که فریاد کنان و اوایل گویان می‌گریستند و مراثنی سوزناک می‌خواندند، اسیر کردند؛ همه اموالشان را گرفته و چیزی بر جا نگذاشتند. سپس وارد روستای «تلکیف» و «قوش» شدند که اغلب اهالی آنجا گریخته و به صومعه کشیش «هرمزد» در کوهستان پناه برده بودند، اما لشگریان پارسی به آنها رسیدند و صومعه را محاصره کرده و بر آنجا چیره شدند و همچون گرگ درنده که بر گوسفندان بی‌آزار و یا باز شکاری که برگنجه‌شکان حمله آورد، به مردم یورش بردند و به زشتکاری و صف‌ناپذیری دست زدند و برخی از مردم را سر بریده و یا با سنگدلانه‌ترین شکنجه‌ها کشتند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند و فجایعی از ایشان سر زد که به وصف نیاید و زبان از شرح قساوت و اعمال زشتشان نسبت به زنان و دختران مسیحی این منطقه عاجز است.

از اینجا لشگر پارسی با طهمازخان^(۱۸) از کوه صعود کرده و به مزار «شیخ عدی»^(۱۹) رسیده و مردم بسیاری را کشته و اموال مردم را غارت و زنان و دختران را مورد تجاوز قرار داده و بسیاری از آنان را با کودکان به اسارت گرفتند، آنگاه لشگریان پارسی به اربیل بازگشتند تا در جستجوی راه یا وسیله‌ای یا حيله‌ای برآیند تا از آن طریق بتوانند بر «موصل» هجوم آورند.

اما والی شریف زنده‌یاد «حسین پاشا بن اسماعیل پاشای جلیلی» به خداوند قادر جبار توکل کرد و شهامت و رزید و فرمان داد بزرگان و نخبگان شهر از مسلمان و مسیحی و یهودی گرد آیند و خود نیز با فرزندان و افراد خاندانش حاضر شد و آنان را به ترک اختلاف دینی تشویق کرد و از ایشان خواست که با یکدیگر چونان دل و دستی یگانه و متحد باشند. در این هنگام همگی به سفارش حاکم و به منظور تحکیم باروی شهر به ترمیم و تعمیر آن پرداخته و سپاهیان را مسلح

ساخته و دروازه را تعمیر کرده و سنگرها را محکم و استوار ساختند. حاکم به آنان چنین گفته بود: ^(۲۰) «برادران عزیز باید به همراه یکدیگر و تا پای جان نبرد کنیم تا این ستمگر بر ما چیره نشود که دختران پاکدامن و مادرانشان را به اسارت گیرد و نسبت به ایشان هتک حرمت کند که اگر چنین شود در آن صورت زندگی چه سودی خواهد داشت». ^(۲۱) مردم نیز متحداً چونان یک تن قیام کرده و سلاح برداشته و آماده کارزار شدند و از بیم دشمن که بویی از شفقت نبرده بود، منجنیق‌ها را بر باروی شهر نصب کرده و برای پاسداری از آنها مأمورانی نیرومند گماشتند که شبانه‌روز از آنها محافظت نمایند.

محاصره موصل ^(۲۲) در ۱۷۴۳ م

پس از ده روز لشگریان ^(۲۳) طهمازخان ستمگر چون موروملخ سر رسیدند و به سان حلقه‌ای شهر موصل را به محاصره در آوردند. هول و هراسی عظیم بر ساکنان شهر سایه انداخت و مو بر اندامشان راست شد. به راستی وصف اضطراب و تشویشی که از دیدن پادشاه پارسی که صفوف سپاه خود را همچون افعی‌های گزنده برای جنگ آماده و مرتب می‌کرد، ناتوان است. این سپاه مسلح را منجنیقهای بزرگ که به سوی شهر نشانه رفته بودند حمایت می‌کردند.

در عید صلیب در ۱۷۴۳ م که مطابق روز چهاردهم سپتامبر است، [لشگریان طهمازخان] برای ترسانیدن اهالی گلوله‌های منجنیق ^(۲۴) به سوی شهر پرتاب کردند و آتش جنگ نه شبانه‌روز بی‌انقطاع زبانه کشید و خداوند پیروزی و غلبه را از آن جنگاوران باروهای شهر ساخت و اراده ایشان را قوی فرمود و دل‌هایشان همچون صخره‌ای مستحکم و بی‌تزلزل ماند که چون شیر می‌گریزند و فریادکنان یکدیگر را تشجیع و تحریض می‌کردند که باید به نیروی الهی و یاری مریم عذراء پیش برویم و نبرد کنیم تا این ستمگر گنه‌پیشه نتواند بر ما چیره شود (و در مقابل دیدگانمان دختران و خواهران و مادران پاک‌نژاد و شریف ما را مورد تعدی و هتک حرمت قرار دهد و ما را خوار ساخته) و به سخره بگیرد، بنابراین باید بجنگیم که پیروزی به یاری خداوند از آن ماست. ^(۲۵)

اما کسانی که به جهت فقدان سلاح نمی‌جنگیدند بویژه پس از شنیدن آنکه پارسیان در روستاهای مجاور چه بی‌حرمتی‌ها نسبت به زنان و دختران روا داشته‌اند، همراه زنان و کودکان به

زیرزمین^(۲۶) خانه‌ها رفتند و به روزه و نماز و دعا پرداختند تا پروردگار آنان را از بلای اسارت به دست دشمن نجات بخشد. از شنیدن این اخبار ترس همه شهر را فرا گرفته بود و مردم در تنگنایی وصف‌ناپذیر افتادند بویژه پس از اینکه دشمن از همه سو شهر را به منجیق بست، بیشتر این گلوله‌ها بر خانه‌ها می‌افتاد و آنها را بر سر ساکنان فرو می‌کوفت و بدین ترتیب خارج از زیرزمینها کسی جز آنانکه بر باروی شهر می‌جنگیدند باقی نماند.

در این هنگام طهمازخان بی‌شرم به سپاه خویش فرمان داد که مسیر رود دجله را به جایی دور از شهر تغییر دهند و این بر مردم موصل بسیار ناگوار و غم‌افزا بود و ناگزیر به نوشیدن آب تلخ^(۲۷) چاههایی که در خانه‌ها بود پرداختند. شاه بدخوی بدکردار شماری از سپاهیان را برای تهیه آذوقه لشکر به روستاها و کوهستانهایی که بدانجا دست نیافته بود گسیل داشت. آنان نیز هر چه از گندم و جو و چوب و انجیر و کشمش و عسل^(۲۸) و سایر خوراکیها به دستشان رسید غارت کرده و چیزی برای اهالی آنجا باقی نگذاشتند، همچنین تا دور دست رفته و به جزیره «قروده» (ابن عمر)^(۲۹) رسیده و روز یکشنبه در زمانی که مردم مشغول عبادت بوده یعنی موقع اجرای مراسم عشاء ربانی ناگهان وارد کلیسا شده و مسیحیان را گرفته و چون گوسفند سر بریدند و زنان و دختران را اسیر و اعمال زشت کردند و کلیه ظروف کلیسا و صلیبها و سینی‌ها و جامها و کلیه ظروف خادمان کلیسا را چپاول کرده و چیزی بر جا نگذاشتند و گویی کردار زشت و ناپسند دیدگاهشان را کور کرده بود که چند روزی که در جزیره حضور داشتند، کلیسا را با اعمال حیوانی خویش آلودند و سپس با اسرایشان به موصل که شاه ستمگرشان در آنجا بود، بازگشتند. در این مدت اهالی موصل که نیروی الهی پشتیبانشان بود با اینکه پارسیان با ادامه جنگ طولانی، آنها را در تنگنا قرار دادند و به انواع حيله‌های جنگی دست یازیدند، تسلیم نشدند و عزمشان بر ادامه مبارزه سست نشد. سرانجام [پارسیان] به گذاشتن جعبه‌های باروت^(۳۰) زیر باروی شهر متوسل شدند تا بر اثر انفجار شدید، باروی شهر را منهدم کنند و به فتح شهر نائل آیند. حتی نردبانهای بسیار به کار گرفتند تا بر بارو صعود کرده و بر شهر مسلط شوند، اما توفیق نیافتند و شمار زیادی از سپاهیان پارسی را برای جمع‌آوری کاه به روستاهای مجاور فرستادند تا با افروختن آن با باروت موجب تسریع انهدام باروی شهر شوند.

چون پارسیان به پستی خود همه اعمال پست را آزمودند، شبی گردآمدند و کاه و باروت

را به آتش افروختند، اما آتش به قدرت الهی به سوی خودشان بازگشت.^(۳۱) و شمار بسیاری از آنان سوختند و گروهی دیگر دچار خفگی شدند و بر اثر انفجار شدید باروت، برخی زیر خاک مدفون و چنانکه سزوارشان بود، هلاک شدند.

دو گروه معاهده صلح امضاء و هدایایی مبادله کرده سپس نیروهای پارسی از موصل بازگشتند (چون طهمازخان پارسی مشاهده کرد بدون دخالت نیروی انسانی و بدون درگیری و با همان حيله‌ای که قصد داشتند علیه دیگران به کار گیرند، سپاهیان هلاک شدند و در همان چاهی که برای دیگران کنده بودند سقوط کردند، پریشان شد و عقل از کف بداد و درمانده گشت زیرا آنچه رخ داد به تدبیر شگفت الهی بود).^(۳۲) پاسداران باروی شهر چون حادثه‌ای که برای پارسیان روی داد به چشم دیدند دلگرم شده و دیگر رفیقانشان را بیدار کرده و چونان شیر جنگیدند و بارانی از گلوله‌های آتشین بر سر دشمن پارسی ریخته و گروهی بسیار از ایشان که به شمارش نیاید، کشتند.^(۳۳)

مردم شهر نیز در جنگ با پارسیان دلاوری کرده و گروه دیگری از ایشان را هلاک ساختند. «طهمازخان» پارسی مضطرب و نگران شد و یقین کرد که این نیروی الهی بوده است که در برابرش ایستادگی و لشگریانش را پراکنده ساخته است و پس از تأمل عمیق دریافت که در برابر ننگ شکست جز ارسال نماینده برای مصالحه چاره‌ای ندارد، از اینرو تعدادی از فرماندهان خویش را با خلعت‌های گرانبها و هدایای نفیس به نزد «حسین پاشا» والی موصل فرستاد و تقاضای پایان جنگ و امضای معاهده صلح کرد. وی ایشان را پذیرفت و درباره مواد صلحنامه توافق کردند و حسین پاشا والی موصل پسر عم خویش حاج قاسم آغا^(۳۴) بن حاج خلیل آغابن عبدالجلیل را با هدایایی^(۳۵) به سوی شاه پارسی فرستاد و مصالحه بین طرفین انجام گرفت و چند روز پس از امضای معاهده سپاهیان پارسی شکست خورده به محاذات دجله به سوی بغداد رفته و از آنجا به سرزمین خویش بازگشتند.^(۳۶) ولی در راهشان بیرحمانه هر روستایی که در مسیرشان قرار داشت غارت کردند.

هدف طهمازخان از رفتن به بغداد به سبب دوستی صمیمانه‌ای بود که با والی بغداد «احمد پاشا» داشت و همین امر سبب ساز همه یورشها و اسارتها و خواریها و ویرانی روستاها و

هتک حرمت زنان و توهین‌ها [توسط لشکر نادر] به ویژه در مناطق مسیحی شد و در نتیجه باعث نزول بلا بر سرزمین بزرگ قسطنطنیه گردید.

پس از این ماجراها زنده یاد والی موصل فرزندش «امین بیگ»^(۳۷) را که بعدها به «محمد امین پاشا»^(۳۸) شهرت یافت و به جای پدرش والی موصل شد به همراه هیأتی نزد فرمانروای بزرگ و پراوازه بیزانس [روم شرقی؛ در اینجا منظور عثمانی است] فرستاد تا پیروزی بزرگش بر طهمازخان پارسی را که خداوند براو ارزانی داشته بود به وی بشارت دهد و آنچه را که از کشتار مردان و غارت روستاها و اسارت زنان و کودکان بر ایشان گذشته است حکایت کند. سپس عمومیش ماجرای محاصره شهر موصل در مدتی نه چندان کوتاه^(۳۹) را و کشتار و کارزاری که میانشان واقع گردید و پیروزی آنان بر اعبوبه بزرگ [امور جنگی] و تقاضای صلح از جانب او را شرح داد.^(۴۰)

فرمانروای قسطنطنیه سخنان امین بیگ را شنید و بسیار شادمان گردید و هدایایی برای پدرش «حسین پاشا» فرستاد و فرمانی صادر کرد که در آن چنین آمده است:

«با این فرمان سفارش کرده و همگی مسیحیان را رخصت می‌دهیم که کلیه کلیساها و صومعه‌هایی که در روستاهای مجاور موصل بر اثر جنگ متضرر و یا تخریب شده‌اند ترمیم و یا تجدید بنا نمایند».

پس از اینکه اوضاع رو به آرامش نهاد چنانکه پیش از این گفتیم اهالی «باخدیدا» که به «موصل» پناه برده بودند به دیار خویش بازگشتند و دیدند که سپاهیان پارسی همچنانکه در همه روستاها و مناطق کوهستانی نیز چنین کرده بودند خانه‌هایشان را سوزانده و ویران کرده و حتی یک خانه را قابل سکونت باقی نگذاشته‌اند. بر اثر این کار تنگدستی شدید و قحطی عظیمی رخ داد که ناشی از نبود خوراک و خواربار بود.

چون امین بیگ از نزد فرمانروای بیزانس بازگشت پدرش را از استقبال گرم و هدایایی که فرمانروا به عنوان دوستی و خرسندی خود برایش فرستاده بود با خیر ساخت و فرمان اجازه بازسازی کلیساهای قدیمی و غیره که توسط دشمن پارسی ویران شده بود را تسلیم وی کرد.

موصلیان کار خود را آغاز کرده و هشت کلیسا را تجدید بنا و تعمیر کردند، اهالی «باخدیدا» نیز با همکاری و همراهی و کوشش زنده‌یاد «جناب ایوانیس کارس»، سرکشیش

مناطق تحت سرپرستی صومعه «جناب بهنام» که ویژه سربانیان ارتودوکس است، کلیسای «جناب سرکیس و باکوس» را از نو ساختند. کشیش «کارس» خود کارها را با همت و غیرت خویش سرپرستی و دیگران را به انجام کار تشویق و ترغیب می‌کرد و بدین ترتیب بنای کلیسای مذکور به تأیید الهی تکمیل شد، پس از آن به ساختمان و تجدید بنای کلیسای «مادر خداوند» که دشمن پارسی آن را نیز سوزانده و ویران کرده بود پرداختند.^(۴۱) برادران اکنون بشنوید آنچه را که از بیم پارسیان هنگام پناهندگی اهالی «باخیدا» به «موصل» روی داده بود و ما در آغاز این قصه یاد نکردیم.

اهالی «باخیدا» هر چه را می‌توانستند با خود برده بودند و بقیه را در کلیسای «مادر خداوند» گذاشتند، چون پارسیان به آنجا رسیدند و آن کالاهای را در کلیسا یافتند هر چه توانستند غارت کرده و بقیه را با کلیسا به آتش کشیدند که در نتیجه کلیسا فرو ریخت و از بین رفت، اما اهالی آنجا کلیسای مذکور را به صورتی بهتر از پیش ساختند و کلیساهای سایر روستاهای مسیحی را که توسط پارسیان آسیب دیده و یا تخریب شده بود از نو سازی کردند.

از زمان یورش پارسیان به این مناطق و ویران کردن شهرها تا زمان بازگشتشان به دیار خویش در ۱۷۴۶م / ۲۰۵۷ یونانی، مردم این سرزمین از ناجوانمردی و بدکاریهای آنان که نظیر نداشته است، در بیم و هراس دائم بسر می‌بردند.^(۴۲)

خشکسالی سال ۱۷۵۶م

در ۱۷۵۶ م جز مقدار بسیار ناچیزی در آغاز سال در بقیه مدت باران نبارید و محصول چندانی به دست نیامد به طوری که محصول جوی مردم فقط دو دست را پر می‌کرد. پس از پایان فصل درو، هوا چنان گرم شد که کسی نمی‌توانست از شدت حرارت نیم ساعتی آفتاب را تحمل کند و مردم در نتیجه کمبود گندم و جو در تنگنا قرار گرفتند.

همچنین به سبب گرمی بسیار هوا نمی‌توانستند برای به دست آوردن آذوقه به مناطق دیگر بروند و بسیاری از مردم در راهها و صحراها از گرمای شدید جان باختند و در طول تابستان تا عید انتقال حضرت مریم^(۴۳) راهها بسته بود زیرا هنگامی که مردم برای سدجوع و یافتن گندم و جو از شهر خارج شدند و به کوی و شهر زور و کرکوک رفتند. قبیله «بوحمدان» راه بر ایشان

بستند و از وجود راهزنان که اموال ایشان را به سرقت بردند، هراسی بزرگ در دل رهگذران افتاد و بر اثر قحطی مردم بسیار جان باختند و شمار بسیاری از چارپایان نیز بر اثر کمبود گاه تلف شدند. در این اثناء مردم به تضرع و زاری به درگاه پروردگار پرداختند تا ایشان را از این زندگی سخت و طاقت‌فرسا نجات بخشد و در انتظار رحمت حق و نزول باران در سال آینده یعنی ۱۷۵۷م نشستند.

انجماد آب دجله

در این سال نیز نزول باران تا روز سوم دسامبر به تأخیر افتاد و به دنبال آن سرمای شدیدی که مانندش دیده نشده بود، همه جا را فرا گرفت و آب دجله از شدت سرمای هوا یخ بست. از کثرت یخ و برف و شدت سرما راهها از رهگذران خالی شد و مردم به خانه‌های خویش پناه برده و کسی توان دیدار کردن از دوستش و یا آمدن به بازار را نداشت و کسی از روستاها نیز به «موصل» نیامد و باز هم بر شدت سرما افزوده شد تا اینکه پل - موصل - درهم شکست و متلاشی شد. (۴۴)

پس از چند روز از شدت سرما کاسته شد و مردم به تدریج از خانه‌هایشان خارج شده و دیدند که دجله یخ بسته است و بر آن راه رفتند و دیدند که یخ کاملاً مقاوم و محکم است. مردم روستاها و مناطق کوهستانی نیز با چارپایان و بارهایشان به سوی موصل آمد و شد کرده و پیایی از دجله عبور می‌کردند چنانکه گویی از راه خشکی می‌گذرند نه آنکه بر آبهای منجمد رود دجله گام می‌گذارند. و می‌دیدند که اشتران و خران و گاوان و گاو میشها بی‌هیچ مشکلی در رفت و آمدند. بیست و یک روز مردم بر دجله یخ بسته آمد و شد کردند و سرمای شدید چهل روز به طول انجامید و حیوانات وحشی و پرندگان مختلف و شمار بسیاری گوسفند و گاو از شدت سرما تلف شدند.

آنگاه خداوند بر بندگانش رحمت آورد و از شدت سرما کاسته شد و چون مردم دریافتند که ماهیها کور شده‌اند^(۴۵) به رودخانه آمده و ماهی را با دست می‌گرفتند و برای سیرکردن فرزندان‌شان هر چه می‌خواستند صید می‌کردند و این کار تا مدت‌ها ادامه داشت.^(۴۶)

قحطی بزرگ

مدتی بعد قحطی شدیدی از آمد [دیاربکر] و ماردین و مناطق مجاور موصل آغاز شد و مردم گروه گروه و یا تک تک در طلب قوت لایموت به موصل که گندم و جو در انبارهایش ذخیره شده بود، روی آوردند. در نتیجه موصل از فقراء و مساکین و فرزندان و همسرانشان که از شدت گرسنگی ناله کرده و همه چیز خود را برای به دست آوردن اندکی غذا از دست دادند آکنده شد و کار به جایی رسید که پدران و شوهران برای نجات خویش از گرسنگی و ادامه زندگی ولو به مدتی اندک فرزندان و همسران خویش را می فروختند. بر اثر شدت یافتن قحطی و کمبود آذوقه در شهر صدای گریه و زاری مساکین در همه جا شنیده می شد و به سبب شدت سرما و گرسنگی، وبا شیوع یافت و شمار بسیاری جان باختند که اجسادشان در گذرگاهها افتاده و طعمه سگها شده بود مگر آنکه فرد نیکوکاری جنازه‌ای را از چنگال سگها رهانیده و در رودخانه بیندازد. این اوضاع ادامه داشت تا اینکه باران بارید و گیاهان رشد کردند. در این هنگام والی موصل برای نجات شهر از این مناظر هولناک و غم‌افزا دستور داد که افراد غیر محلی شهر را ترک کنند و بدین ترتیب همه آوارگانی که تا آن زمان از گرسنگی طعمه مرگ نشده بودند. از شهر خارج شدند اما هنوز در معرض خطر بودند زیرا به قصد بغداد رهسپار می شدند، اما در صحرا گم شده و بسیاری از آنان در حالی که از شدت گرسنگی مانند چارپایان علف می خوردند، همچنانکه علف بر دهان داشتند در بیرون شهر و مسیل رودخانه و بیابانها جان باختند.

هجوم ملخ و شیوع وبا

چون اوضاع موصل رو به آرامش نهاد و افراد غیر محلی شهر را ترک کردند پس از چند روز آذوقه کمیاب شد و مردم به امید فرا رسیدن فصل درو، در استفاده از آذوقه به سدجوع قناعت کردند، اما ناگهان ملخها بر کشتهایشان هجوم کرده و گندم و جو و علف را خورده و هیچ گیاهی باقی نگذاشتند چنانکه گویی قبلاً بر این زمینها چیزی نکشته‌اند و بارانی بر آنها نیاریده است.

چون مردم شهر چنین دیدند بخش بزرگی از آنان برای کسب روزی به بغداد و شهرهای ایران و دیگر مناطق مجاور [موصل] کوچ کرده و بسیاری در راه از شدت گرسنگی و یا بر اثر وبا

جان باختند و کسانی که در شهر باقی ماندند نیز بر اثر وبا در کوی و برزن در گذشته و اجسادشان طعمهٔ سگها و کرکسها شد. چون کسی نبود که بیماران را مداوا و مردگان را دفن کند، در نتیجه تماس مردم با بیماران همگی به تپی سوزان مبتلا شدند، البته اغنیاء توانستند توسط افرادی که از دزدان و راهزنان بیمی نداشتند برای خود از شهرهای ایران آذوقه تهیه کنند. در این ایام دزدان فراوان شدند به حدی که هر روز خیر حملهٔ آنها به خانه یکی از اغنیاء و غارت آنجا شنیده می‌شد. (۴۷)

فقر و تنگدستی تا ۱۷۵۷م که حملهٔ وبا فروکش کرد و بیماریها کم شد^(۴۸) بر مردم حکومت کرد آنگاه فصل درو رسید و گندم و جو فراوان شد و تهیدستان و مساکین سیر شدند و غم از شهر رخت بر بست و مردم از ماجراهایی که در این سالهای سخت بر ایشان رفته بود آسودند.

از خداوند مسألت داریم که به ما آنچه که بر آن بینوایان رفت، ننماید. پروردگارا بر ما با بخشش نعمتهایت رحم فرما.

۱. کشیش «حبش بن جمعه» نواده کشیش «ایلیا، و از خاندانی مشهور در قره قوش است که امروز متشکل از بیست خانواده است. نگاه کنید: «الموصل فی القرن الثامن عشر» براساس یادداشت‌های دومینیکولانزا، ص ۹۱، زیرنویس.

۲. یوحنا بن بهنام یغمور حدیدی: نامش در تاریخ کلیساهای این منطقه به سبب فعالیت‌هایش در آن دوران بویژه در نسخ خطی کلیسایی و مذهبی، بسیار یاد می‌شود. وی که از خوشنویسان مشهور به شمار می‌رفت به عنوان خلیفه در صومعه جناب بهنام و قره قوش منصوب شده در زمان او کلیساهای ناحیه قره قوش که بر اثر حمله نادر به موصل آسیب دیده بودند، تجدید بنا و ترمیم شدند. وی برای شُرب اهالی اقدام به حفر چاهی بزرگ در قره قوش نمود که هنوز در نزدیکی کلیسای «جناب کورکیس» موجود است. او به سال ۱۷۷۴م درگذشت. نگاه کنید: مجله «البطریقیه الدمشقیه» سال نهم، شماره ۸۴، ص ۲۰۸، زیرنویس.

۳. از مقامات عالی کلیسایی از قبیل اسقف.

۴. این اطلاعات را از کتاب «دقائق الطیب للطیب الذکر» اثر پاتریارک «یعقوب سوم»، ص ۱۴۰-۱۴۲، و مقدمه گزیده دیوان اشعار کشیش «الیاس اشعیا» که به کوشش کشیش «اسحاق ساکا» (مطران کنونی) در چاپخانه مارونی حلب در ۱۹۶۲م نشر یافته، نقل کرده‌ایم.

۵. در متن اصلی کلمه «مار» آمده که واژه‌ای سریانی و احترام‌آمیز و به معنای سرور و آقا است که مسیحیان برای قدیسان خود بویژه اسقفها و پاتریارک‌ها بکار می‌برند و ما آن را به «جناب» ترجمه کرده‌ایم.

۶. بنا به نقل «ابن العبری» در تاریخی که به زبان سریانی نگاشته است، این صومعه تا اواخر قرن چهاردهم میلادی آباد بود، صومعه مذکور را «صومعه خنافس» نیز می‌گویند از آن رو که همه ساله روز بیستم اکتبر که نماز عید مسیحیان برگزار می‌شود جُعل (نوعی سوسک)‌های ریز و سیاهی بر ویرانه‌های این دیر آشکار می‌شود، در این باره «یاقوت حموی» در کتاب خویش می‌گوید: «خالدی در مورد «صومعه خنافس» گفته است که صومعه کوچکی است که در غرب دجله بر فراز تپه‌ای از یک کوه بلند قرار دارد. به سبب ارتفاعش از زمینهای دیگر و اِشرفش بر رودخانه‌های نینوا و مرج آب‌وهوایی خوش دارد؛ عیدی دارد که همه ساله کسانی که بر روی زمینهای این منطقه کار می‌کنند، بدانجا می‌روند، اینجا طلسم جالبی دارد و هر سال سه روز دیوارها و سقف‌ها از جُعل‌های کوچکی همچون مورچه پوشیده می‌شود. پس از این سه روز تا سال بعد حتی یکی از این جُعلها یافت نمی‌شود.

راهبان با فرارسیدن این سه روز کلیهٔ اموال خود از قبیل فرش و خوراک و اثاثیه و غیره را برای نجات از شر این حشرات از خانه خارج کرده و پس از گذشت این سه روز بار دیگر به منزل می‌آوردند. (معجم البلدان ۱۳۷/۴).

۷. نسخهٔ سریانی فاقد عنوان بود، در ترجمهٔ آن مناسب دیدم که برای بخشهای مختلف آن عناوینی انتخاب کنم.

۸. نام پادشاه ایرانی که به موصل حمله برد در نسخهٔ سریانی چنین آمده است و تا امروز نیز در بین اهالی موصل همین نام متداول است ما نیز نام وی را تغییر ندادیم. البته نام درست او طهماسب قلی خان (با نادرقلی) بوده است.

۹. دومینیکو لانزا در ملحقات خود (ص ۹۴) آورده است که وی کتب موجود در این مناطق را نیز با خود برد.

۱۰. نویسندهٔ نسخهٔ سریانی بارها پادشاه ایران را با صفاتی چون «گنه پیشه و منافق و وقیح و بت پرست و شریر» و دیگر اوصاف ذمیمه یاد می‌کند در این ترجمه به جای این القاب به اختصار «دشمن پارسی» را قرار دادم و در مواردی نیز به تناسب مقال اوصاف مذکور را حذف نکردم.

۱۱. در ملحقات لانزا (ص ۹۴) آمده است که طهمازخان (=نادر) به قلعه اربیل وارد شد در حالی که در نسخهٔ سریانی نامی از قلعه برده نشده.

۱۲. حاکم موصل حاج حسین پاشا بن اسماعیل جلیلی (۱۶۹۴-۱۷۵۷م) از خاندان «آل عبدالجلیل» است و چنانکه در تاریخ این خاندان آمده «عبدالجلیل» پدر بزرگ این خاندان شریف، امیر قلعهٔ «کیغا» بوده است. ر.ک. «ذخیره الاذهان»، ج ۲، ص ۳۱۷.

۱۳. در ملحقات لانزا (ص ۹۴) که خود آن را نقل می‌کند، سخن والی موصل «حسین پاشا» را که او را شاه موصل می‌خواند، چنین آورده است: «آنچه از گندم و جو و گاه و چوب دارید و آنچه برایتان عزیز است یعنی زنان و کودکان را با خود بیاورید» اما در نسخهٔ ما چنان است که بالا ذکر شد.

۱۴. لانزا اشاره نمی‌کند که کشیش صومعهٔ «جناب بهنام» و صومعهٔ «باخدیدا» است که متعلق به سریانیان ارتودکس است.

۱۵. صومعهٔ جناب بهنام به صومعهٔ «جُبْت» (=چاه) معروف است و در کنار «قره قوش» در جنوب شرقی موصل قرار گرفته و در اواخر قرن چهارم میلادی بنا گردیده است. دو مطران و هفت اسقف از آنجا برخاسته‌اند و از ۱۸۳۹ تا امروز در دست سریانیان کاتولیک است.

۱۶. در ملحقات لانزا در بیان این ماجرا هیچ ذکری از ترک منطقه توسط کشیش «کارس» در میان نیست.

۱۷. در ملحقات لانزا (ص ۹۵) آمده است که پارسیان بر تمامی منطقه حتی نواحی کوهستانی تسلط یافتند، اما

در نسخه ما چنان است که در بالا دیده می‌شود.

۱۸. در نسخه ما چنین آمده که لشکریان پارسی همراه شاه به کوهستان صعود کردند، حال آنکه بنا به ملحقات

لانزا، نادر در اربیل باقی مانده و سپاهش از کوه صعود می‌کنند. ر.ک. *ملحقات لانزا*، ص ۹۵.

۱۹. مزار «شیخ عدی»، معبد بزیده است که در کوهستان واقع شده و تا امروز نزد کردها و بزیده در منطقه

شیخان به تنگه «لالش» موسوم است و همچنانکه در صومعه کشیش هرمزد می‌بینیم این معبد نیز چونان دیگر

عبادتگاههای باقیمانده، حجره‌ای است که در دل صخره‌ها ایجاد شده است. ر.ک. *تاریخ الموصل*، ج ۱، ص

۲۹۸-۳۰۰.

۲۰. توصیه‌های والی موصل در ملحقات لانزا نیامده است.

۲۱. دومینیکولانزا در یادداشت‌هایش یادآور می‌شود که «حاج حسین پاشا» در سخنرانی خود مردم را به دفاع از

شهر برانگیخت و همگی همپیمان شده و سوگند یاد کردند که در راه نجات شهر همه دشواریهای جنگ را تحمل

کرده و چنانچه پارسیان بر آنان غالب شدند، کسانی که زنده می‌مانند همه زنان شهر را بکشند تا به دست

پارسیان نیفتند. نویسنده نسخه خطی سربانی در بیان وقایع جنگهای طهماسب (نادر) از ذکر این سخن چشم

پوشیده است. ر.ک. «*الموصل فی القرن الثامن عشر*»، چاپ دوم، ص ۳۷.

۲۲. این نخستین حمله به موصل نبود، بلکه لشگر نادرشاه، موصل را نخستین بار با ممداد روز بیست و پنجم شوال

۱۱۴۵ / ۱۷۲۲م محاصره کرد و جنگ بین دو گروه در گرفت و از صبح تا عصر ادامه یافت و موصلیان در این

پیکار لشگر نادر را در هم شکستند و «نرگس خان» فرمانده حمله کشته شد. چون خیر شکست سپاه و عقب‌نشینی

آنها از موصل به نادرشاه رسید بر او گران آمد و تصمیم گرفت خود عازم موصل شود و آنجا را به زور فتح کرده و

مردانش را کشته و زنان را اسیر نماید. ر.ک. *تاریخ الموصل*، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲۳. شمار این جنگجویان اندکی بیش از سیصد هزار نفر بوده است.

۲۴. لانزا که خود شاهد عینی ماجرا بوده در یادداشت‌هایش (ص ۲۸) می‌نویسد که پارسیان بیش از چهل هزار

گلوله منجنیق به موصل پرتاب کردند.

۲۵. جمله بین دو کمان در ملحقات لانزا مذکور نیست.

۲۶. هنوز در خانه‌های قدیمی «موصل» این زیرزمینها موجوداند. سبک ساختمان در موصل قدیم چنین بود که

طبقه زیرین یعنی زیرزمین را می‌ساختند سپس بر طاق آن اتاقی در گوشه حیاط منزل که همچون ایوان مشرف بر

حیاط باشد می‌ساختند و در ساخت آن گچ و سنگ مرمر به کار می‌رفت.

۲۷. در ملحقات لانزا «آب شور و تلخ جاهها» ذکر شده، ص ۹۶.
۲۸. در ملحقات لانزا، ص ۹۷، گاه و روغن و غسل آمده اما درست همان است که ما از نسخه خطی سریانی ترجمه کرده‌ایم.
۲۹. مؤلف «تاریخ موصل» و مؤلف «ذخیره الازهان» در این نکته متفق القول‌اند که سپاهیان پارسی از محاصره موصل دست کشیده و به منظور اغفال ساکنان شهر به جزیره «ابن عمر» روی آوردند تا مردم با آرامش خاطر به خانه‌هایشان بازگردند آنگاه ایشان را غافلگیر کرده و بر آنان یورش آوردند، اما گمانشان به حقیقت نبیوست و به مقصود نرسیدند زیرا اهالی موصل در این مدت به تحکیم باروی شهر کوشیدند.
۳۰. چون نادرشاه حتی با هجوم به برج «باشطابیه» و کوبیدن آن با گلوله‌های منجنیق نیز موفق به فتح موصل نشد، دستور داد سه نقطه از دیوار شهر را حفر کرده و بسته‌های مواد منفجره در آنها قرار دهند. انفجار این بسته‌ها زیانهای بسیاری بر شهر وارد ساخت اما اهالی موصل با غیرت و کوشش شبانه خرابی دیوارها را ترمیم و رخنه‌ها را مسدود کرده و روزها با جدیت و استقامتی عجیب با دشمن نبرد می‌کردند. ر.ک. *تاریخ الموصل*، ج ۱، ص ۲۸۵.
۳۱. لانزا در ملحقات خویش ص ۹۷ می‌گوید که بسته‌های مواد منفجره بر سر پارسیان افتاد.
۳۲. لانزا در ملحقات کتابش «الموصل فی القرن الثامن عشر»، عبارت بین دوکمان را نیاورده بلکه فقط ذکر می‌کند که «چون شاه طهماس چنین دید غمگین و ناامید شد». ص ۹۷.
۳۳. تلفات پارسیان در این درگیری حدود ۵۴۰۰ کشته و تلفات سپاه موصل جز ۱۰۰ تن کشته و چند مجروح نبود. ر.ک. *تاریخ الموصل*، ج ۱، ص ۲۸۶.
۳۴. لانزا در ملحقات خویش اسم «حاج قاسم آغا» را در حاشیه آورده، در حالی که نامش در نسخه خطی ما چنانکه در بالا آوردیم کاملاً در متن حوادث ذکر شده است.
۳۵. حاج حسین پاشا هشت رأس از بهترین اسبها را به نادرشاه اهداء کرد.
۳۶. رجوع آنان روز ۲۲ نوامبر ۱۷۴۲م بود.
۳۷. نامش در نسخه خطی ما به همین صورت آمده اما در ملحقات لانزا (ص ۹۸) نیامده بلکه در حاشیه ذکر شده است.
۳۸. منظور محمدمبین پاشا (۱۷۷۱-۱۷۱۹م) است.
۳۹. چنانکه دومینیکو لانزا که معاصر حمله بوده در یادداشت‌هایش (الموصل فی القرن الثامن عشر) ذکر کرده

مدت محاصره چهل و دو روز بوده است.

۴۰. حاج حسین پاشا و اغلب اهالی موصل با وجود تفاوت دینشان پیروزی بزرگشان را به شفاعت حضرت مریم و دیگر قدیسان نسبت می‌دهند. ساکنان موصل تا امروز نیز بنا به اقولی که بر سر زبانهاست نقل می‌کنند که از بام کلیسای حضرت مریم اشخاصی مشاهده شده‌اند که از شهر حمایت و گلوله‌های منجنیق را از شهر دور می‌کردند. در این تاریخ قصیده‌ای زیبا در بحر رجز توسط کشیش «عبسی موصلی» درباره حمله نادرشاه به موصل سروده شده که در آن به نجات شهر توسط حضرت مریم اشاره شده است که مطلع آن چنین است:

مریم العذراء كسرت الاعجام و انهمز منها عسكر طهمازخان

مریم عذراء عجمها را شکست ولشکر طهمازخان منهمز شد

توبوا یا مومنین و أدوالها سلام لانها خلصتکم من ظلم الاعجام

ای مومنان توبه کنید و آن حضرت را درود گوید که او شما را از ستم عجمها نجات بخشید

و اهالی موصل تا امروز نیز این قصیده طولانی را زمزمه می‌کنند. ر.ک. معلم لومون، مختصر تواریخ الکتیسه، با حواشی کشیش یوسف داوود، ص ۶۲۵ و کشیش سلیمان الصائغ، تاریخ الموصل، ج ۱، ص ۲۸۸، و کشیش بطرس نصری، ذخیره الاذهان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ مجله لسان المشرق الموصلیه، سال چهارم شماره ۵۴ و ۵۵ ص ۱۶۳ و کشیش دکتر یوسف حبیبی، الدیر الاعلی، موصل ۱۹۶۹م.

۴۱. لانزا در کتابش «موصل در سده هجدهم» ص ۹۹ ذکر می‌کند که کلیسا انباشته از چوب و [دارای] درهای چوبی بود. هنگامی که پارسیان وارد شدند چوبها را به آتش کشیدند و کلیسا و کتب موجود در آن در آتش سوخت.

۴۲. در ملحقات لانزا - ص ۹۹ آمده است که: «از هنگام ورود پارسیان به این شهرها تا ۱۷۴۶م بیم و هراس از میان نرفته و بر اثر اخبار هولناک و اسارت مردم و قحطی، حتی یک ماه دل ما آرامش نیافته و در سالی که این کتاب نگارش یافته غله به دستمان نرسیده و از هر پانزده پیمانہ محصولات کشاورزی در تمام موصل حتی یک پیمانہ به انبارهایمان واصل نشده» اما نسخه خطی ما این عبارت را ندارد.

۴۳. این عید هر سال در پانزدهم اوت برگزار می‌شود.

۴۴. بیمور که در ۱۷۶۶م از موصل دیدار کرده است، می‌گوید: «نینوا را پلی که بر بیست پایه استوار است، به موصل پیوند می‌دهد. هنگام بارش شدید باران یا ذوب شدن برفها، آب رودخانه بالا آمده [پل به زیر آب رفته] و ارتباط [دو سر پل] قطع می‌شود. این امر در ۲۳ مارس نیز واقع شد و امواج آب پل را با خود برد. ر.ک. مجله

- «بین‌النهرین»، سال ششم، شماره ۲۱، مقاله: موصل در یادداشتهای جهانگردان خارجی.
۴۵. در حاشیه چهارم از ملحقات لانزا (ص ۱۰۱) علاوه بر صید ماهی در دجله، نام رودخانه زاب و خازر نیز ذکر شده که در نسخه خطی ما ذکر از آن نیست.
۴۶. لازم به ذکر است که ملحقات (لانزا) در اینجا خاتمه یافته و خیر قحطی بزرگ و هجوم ملخ و شیوع وبا را که در ۱۷۵۷م رخ داد نقل نمی‌کند، بلکه آن را در متن کتابش «موصل در سده هجدهم» چاپ دوم ص ۴۲-۴۵ می‌آورد، بی‌آنکه اشاره کند آن را از نسخه خطی سربانی موجود در قره‌قوش نقل کرده است.
۴۷. لانزا در یادداشتهای خود که مربوط به ۱۷۵۷م است، می‌نویسد: «دزدان به خانه ما حمله کرده (این خانه امروز متعلق به کشیشان دومینیکن است) و چند ظرف را که در آشپزخانه بود به سرقت بردند. این حوادث دردناک را بی‌آنکه به نسخه خطی سربانی موردنظر ما اشاره کند، به اختصار در کتاب خویش آورده است و نمی‌دانیم که وی از این نسخه مطلع بود یا خیر. ر.ک. «الموصل فی القرن الثامن عشر»، یادداشتهای دومینیکولانزا، چاپ دوم، ص ۴۵-۲۴.
۴۸. مورخان معاصر ذکر می‌کنند که سرمای شدید بی‌سابقه‌ای موصل را فراگرفت به حدی که دجله در زمستان ۱۷۵۷م منجمد شد و مردم و چارپایان بر آن راه می‌رفتند و کمبود آذوقه از آمد [دیاریکر] شدت یافت و موصل و مناطق مجاور آن را نیز در بر گرفت و سال بعد ملخ در موسم درو به مزارع هجوم آورد و خشک و تر را خورد و نابود کرد. چارپایان بسیاری از آنان از شدت گرسنگی در راه جان سپردند. خاندان حکومتی چونان حاتم طائی اموال خود را بین فقراء تقسیم کرده و انبارها را گشوده و آذوقه را میان مردم پخش کردند، سال بعد وبا در موصل و نواحی اطراف آن شیوع یافت و مردم بسیاری درگذشتند. ر.ک. یادداشتهای لانزا، «الموصل فی القرن الثامن عشر»؛ پطرس نصری، «ذخیره الاذهان»، ج ۲، باب ۸، فصل ۶، ص ۳۲۷؛ سلیمان الصائغ، تاریخ الموصل، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۰؛ مجله «لسان المشرق الموصلیه»، سال چهارم، ش ۳، ص ۹۸.